

جنبش زنان و گفتمان جنسیت در ایران

چهارشنبه ۲۶ خرداد ۱۳۸۹ - ۱۶ ژوئن ۲۰۱۰

آراز فنی

متن زیر بازتاب سریعی است به سوالاتی که چند روز پیش از همکاران نشریه ی تغییر برای برابری دریافت کردم. نوشته چند بار تغییر پیدا کرد و آنچه که در چند مرحله نوشتم را ناپخته و نامناسب تشخیص دادم. این متن بیشتر به عنوان مقدمه ای است، در توضیح سوالی که از بین چند سوال معرفی شده انتخاب کردم و آن گفتمان جنسیت و چرایی تبدیل نشدن آن به گفتمان غالب پس از انتخابات سال 1388 در ایران بود. لازم به یادآوری نیست که بازتاب، بر مشاهدات، مطالعات و تجربیات شخصی من استوار است. برای پرداختن به گفتمان جنسیت و راه پر فراز و نشیبی که طی کرده، بهتر دیدم تجربه ی بسیار زنده ای از یکی از کشورهای موفق در حوزه ی برابری حقوق زنان و مردان داشته باشم و در نهایت اینکه نوشته بیشتر از آنکه دنبال جواب باشد، برای ایجاد سؤال تدوین شده است.

چند سال پیش - سال 2004 - تعدادی از فمنیست های سوئد بیشتر با گرایش چپ و دموکرات با تشکیل جلسات گوناگون برای تدارک یک حزب فمنیستی، با پلاتفرم مشخص و با عنوان حزب ابتکار فمنیستی به توافق رسیدند. [1] از حزب چپ سوئد رهبر سابق این حزب گودرون شیمن، و تعدادی از اساتید دانشگاهی و از کنشگران حقوق زنان، هسته ی مرکزی این حزب را تشکیل می دادند. با توجه به اینکه تا آن زمان هیچ حزبی که پایگاه سیاسی آن تنها روی مطالبات جنسیتی استوار بوده و اعضا و رهبری آن را زنان تشکیل بدهند [2] در سوئد و شاید هیچ جای جهان وجود نداشته، این حرکت هم در سوئد و هم در خارج بسیار پرطرفدار شده و بعنوان یک ماگنت رسانه ای عمل کرد. در چند همه پرسی پیش انتخاباتی، پیش بینی شد که این جریان تا 17 % از آرای جامعه را می تواند با خود داشته باشند.

حزب ابتکار فمنیستی و یا فمنیستسکت اینشیاتیو بعنوان حزب ثبت شد و در فعالیتهای پیش انتخاباتی سوئد در سال 2006 شرکت کرد. در درون حزب بعد از تشکیل هسته ی اولیه مجادلات زیادی بر سر برخورد با سوالهای گوناگون سیاسی و اقتصادی در گرفت. ناهمگونی در

تشکیلات، جدال بر سر رهبری حزب و سایر هیجان‌نا‌ت درونی و فشاری که از بالا می‌آمد به آنجا انجامید که تعدادی از افراد صاحب نام این جریان که گفتمان غالب هم بودند قبل از انتخابات ویا همزمان با آن کناره‌گیری کردند.

برخورد احزاب موجود - کلاسیک سوئد - با این جریان، پدیده‌ی قابل بررسی است ولی نه اینجا و نه اکنون. احزاب سنتی مثل دموکرات‌های مسیحی و محافظه‌کاران بدون اینکه سعی در پنهان کردن دید منفی خود به این جریان بکنند، غیر ضروری بودن این حزب تازه تاسیس را مطرح کردند. ولی اکثریت احزاب موجود قبل از انتخابات و یا در حین آن واژه‌ی فمینیسم و یا طرفداری از حقوق زنان را به اسم خود اضافه کرده بودند. برای مثال حزب چپ سوئد سالها پیش از تولد حزب ابتکار فمینیستی، خود را یک حزب چپ فمینیستی نامگذاری کرده بود. به تدریج سوسیال دموکراتها، حزب لیبرال مردم نیز خود را طرفدار فمینیسم اعلام کردند. حزب سبز سوئد تقریبا از بدو پیدایش خود دو نماینده و یا سخنگو داشته، یک زن و یک مرد و بدین ترتیب حزبی بود برابرطلب حداقل در ساختار تشکیلاتی خود.

بهر جهت در انتخابات سال 2006 حزب ابتکار فمینیستی سوئد حتی نتوانست نیم درصد از رای مردم را کسب کند، علیرغم اینکه در آمارگیری‌های قبل از انتخابات پیش بینی می‌شد که این حزب نوپا حداقل تا 10% رای را کسب کرده و به مجلس سوئد نیز راه خواهد یافت. فراموش نکنیم که سوئد یکی از کشورهای اروپائی و غربی است که در اکثر مشاغل، زنان تا نیمی از کارمندان شاغل را تشکیل می‌دهند. بیش از 35% در صد نمایندگان مجلس زن هستند و معمولا اعضای کابینه‌ی دولتهای تشکیل شده در چند دوره‌ی اخیر، تقریبا نصف وزرا زن بوده‌اند.

سوالی که مطرح است، این است که با توجه به رشد بسیار بالای گفتمان جنسیت و استراتژی‌هایی که برای برابری حقوق زنان تدوین شده‌اند؛ دلیل این شکست - اگرچه مقطعی - را چگونه می‌شود توضیح داد و تاویل کرد. چرا شکست گفتمان جنسیت در سوئد که یکی از کشورهای است که برابری حقوقی بین گروه‌های اجتماعی را پاس می‌دارد به این شکل بسیار غیر مترقبه به وقوع پیوست؟ و اساسا آیا این کم توجهی مردم به پلاتفرم حزب و رای ندادن به ابتکار فمینیستی را می‌توان شکست گفتمان جنسیت محسوب کرد و یا اینکه تاویل دیگری از مسئله وجود دارد؟ چرا حزب ابتکار فمینیستی نتوانست به مجلس راه یابد؟ و یا اینکه سئوالات و مطالباتی که توسط حزب طرح می‌شد در دستور

سیاست روز قرار نگرفت؟

دلایل زیادی در توضیح این پدیده ارایه شده است که بررسی آن برای تکامل موضوع مقاله بسیار مفید است اما نیاز به بررسی و بحث طولانی دارد که من با توجه به حجم کار و وقت کم آنها را خلاصه کرده و با عنوان های جواب گونه ارایه می کنم.

فراموش نکنیم که در هر جامعه ای گروه های گوناگون فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زندگی می کنند که منافع آنها همسو باهم عمل نمی کند. این گروهها و علایق آنها عموماً در تضاد با هم بوده و وظیفه ی موسسات دولتی، ایجاد فضا و امکانات دیالوگ بین این علایق و قانونی کردن برخورد به اختلافات در بین گروههای عقیدتی و اقتصادی است. مهمتر اینکه هنجارهای موجود، ریشه های تاریخی دارند و در زوایای زندگی اجتماعی و افکار افراد نفوذ کرده و خیلی وقتها کسانی که طرفدار ساختار شکنی در جامعه هستند از راهکارهای سنتی برای حل مشکلات خود استفاده می کنند.

- یک بررسی سطحی از دموگرافی حضور زنان در عرصه ها و حوزه های گوناگون کار، حوزه های اجتماعی و سیاسی در سوئد و سایر کشورهای اسکاندیناوی، نشان از حضور زنده و دینامیک زنان در اکثر حوزه های بنیادی دارد. مدیریت بخش های مهمی از موسسات معتبر و مهم به عهده ی زنان بوده و بعنوان یک هنجار مناسب اجتماعی پذیرفته شده است.

- زنان در آموزش و پرورش، امور بهداشتی و بیمارستانها، کارهایی که به سرویس و خدمات مربوط است، دست بالا را داشته و در پاره ای از این حوزه ها مدیریت نهادها و سازمان های مربوطه را هم به عهده دارند. در ارتش، مدیریت شرکتهای مالی، بازار بورس و اداره ی کمون ها و شرکت های کمونی، هم مدیریت و هم کارمندان بطور غالب مردهستند. در دانشگاه ها نیز مدیریت حوزه های مهم در دست مردان است.

- با این تفسیرهای عمومی از شرایط موجود، می توان ادعا کرد که مهمترین دلیل شکست حزب ابتکار فمنیستی جذب پاره ای از خواست ها و مطالبات مطرح شده توسط حزب از جانب احزاب سنتی بوده و بدین ترتیب فمنیست ها تنها مالک شعارها و خواستههای ارایه شده نبودند. احزاب دیگر بدین ترتیب موفق شده بودند ویژگی حزب را کاهش داده و به گونه ای آن را خلع سلاح کنند. بدین ترتیب ضرورت وجود یک جریان خالص فمنیستی کاهش پیدا کرده و یا از بین رفت.

- ارگان‌هایی که مردان در آنها قدرت داشتند و وجود یک حزب فمنیستی را مانعی در فعالیت و یا حفظ ساختار نرینه‌ی خود می‌دیدند، با استفاده از رسانه‌های گروهی، هر برنامه‌ای که فمنیست‌ها داشتند را زیر ذره‌بین گذاشته و مورد بررسی دقیق قرار دادند و بعضاً با اگراندیسمان کردن حرکت‌های نامناسب و اشتباهات کوچک این گروه سعی در تهی کردن معنای آن و غیر مشروع جلوه دادن این حزب کردند.

- احزاب سیاسی حاضر نبودند با این جریان که بخشا هویت آنها را زیر علامت سؤال برده بود، تقسیم قدرت کنند. در کشوری که انتخابات نسبتاً دموکراتیک سالهاست صورت می‌گیرد و تقسیم قدرت اقتصادی بیش از هر کشور دیگری پیش رفته است، ضربه‌ای که گفتمان جنسیت خورد به نظر نمی‌رسد به این زودی قابل جبران باشد. رسانه‌ها همچنین با تمرکز روی اخبار درونی، بزرگ کردن اختلافات کوچک بین رهبران حزب، به نوبه‌ی خود باعث افزایش اختلافات درونی گشته و باعث سردرگمی و ایجاد موجهای منفی در بین کنشگران فعال حزب شدند. کاهش اعضای حزب بعد از این موارد چشمگیر بود.

- یکی از نقاط ضعف حزب بر می‌گشت به پلاتفرم سیاسی حزب. این پلاتفرم بیشتر به مشکلات زنان بسنده کرده بود تا مشکلات عمومی جامعه. البته قرار نیست/ نبود که یک حزب فمنیستی برای مثال کار خود را روی مسایل کشاورزان متمرکز کند ولی علیرغم آن می‌توان گفت که حزب، مسئله‌ی زنان و مقابله‌ی استراتژی سیاسی فمنیست‌ها را در مقابل بقیه قرار داده و تکامل تئوری فمنیستی را در بستر عمومی رشد جامعه و در انطباق با آن پیش نبرده بود. مطالبات حزب در یک برخورد سطحی و اولیه به گونه‌ای انتزاعی جلوه می‌کردند.

- جنبش فمنیستی فاقد قدرت اقتصادی بود. بازار و موسسات بزرگ تولیدی و تجاری به دلیل نرینه بودن بافت و ساخت خود با خواستهای برابرطلبانه‌ی این جریان در تقابل قرار می‌گرفت. با این تاکید که سهم زنان در اقتصاد سوئد حدود 20% از دارائیه‌ها را شامل می‌شود. در نهایت همه‌ی این عوامل بنظر می‌رسد که یک دایره‌ی نحسی ایجاد کردند که وجود یکی باعث رشد آن دیگری شد.

- یک نکته مهم را باید یادآوری و روی آن تاکید کرد. اگر چه حزب ابتکار فمنیستی نتوانست به گفتمان موثر در سیاست روز سوئد تبدیل شود ولی خواست‌ها و مطالبات مطرح شده توسط این حزب بخشا توسط سایر احزاب مطرح می‌شود و پاره‌ای از آنها در دستور روز سیاست جامعه قرار دارد. بدین ترتیب می‌توان گفت که گفتمان جنسی در سوئد

هم موفق بود و در همان زمان ناموفق.

تجربه ی ایران

با توجه به این تجربه و مشکلاتی که جریان فمنیستی در سوئد پشت سرگذراند و در بالا تیتروار توضیح داده شد، می توان سوال کرد که آیا واقعا گفتمان زنان در ایران گفتمان غالب بود؟ جواب می تواند بهر صورت با توجه به نوع بررسی و شخصی که آن را بررسی می کند متفاوت باشد.

با این مقدمه ی مقایسه ای، می توان نگاهی کلی به حوادث چند سال اخیر در ایران بیاندازیم. اگر نقطه ی عزیمت ما حکمی که در بالا بعنوان سوال مطرح شده، باشد، بدین ترتیب صورت قضیه آن خواهد بود که مسایل زنان در رسانه های گروهی و اجتماعی، سمینارها، دانشگاهها، محل کار و خیابان ها به عنوان دستور روز بحثها و جلسات تصمیم گیری بود. این به نظر من نمی تواند یک تصویر واقعی از حوادث ایران باشد.

با توجه به اینکه جنبش زنان بیشترین نیروی خود را از طبقه میانه ی جامعه گرفته و از قشر تحصیل کرده جامعه تغذیه می کند و حوزه ی فعالیت آنها بیشتر در شهرهای بزرگ متمرکز است؛ می توان گفت که جنبش زنان علیرغم اینکه همه ی زنان ایران با یک ساختار نرینه و قوانینی که توسط مردان و به نفع مردان و یا قشری از آنها فرموله و قانونی شده است روبرو هستند، هنوز در جنبش فمنیستی حضور زنده ندارند و بدین ترتیب جنبش از نظر بدنه آسیب پذیر است. به این امر ماشین سرکوب سامان سیاسی و امنیتی مسلط بر جامعه که میلیون ها کارمند و عضو دارد و با هر نیروی مخالفی با خشونت بی نظیری برخورد می کند را باید اضافه کرد.

ذهنیت گفتمان غالب، می تواند از حرکت بزرگ جنبش یک میلیون امضا، جنبش آزادیخواهی مردم که زنان نقش تعیین کننده ای در آن داشتند/ دارند، تاثیر این حرکت ها در جامعه و انعکاس اخبار آن در رسانه های جمعی غربی و سایر رسانه های دیجیتالی ناشی شود. همچنین این برداشت می تواند از حضور زنده و بسیار با شکوه زنان در تظاهرات اعتراضی جنبش 22 خرداد نشأت گرفته باشد. ولی سوال این است که آیا مراکز قدرت و تصمیم گیری، قوانین موجود، هنجارهای جاری بین خانواده ها و مراکز مهم اجتماعی در ایران در دست نهادها و سازمان های برابری طلب هستند؟ آیا ما نقش خود و موقعیت قدرت خود را

بیشتر از آن نیروئی که در اختیار داریم، ارزیابی نمی کنیم؟

برای بررسی دقیقتر سوالها؛ بایست اول تصویر روشنی از مفهوم قدرت، حوزه ها و موسسات قدرت داشته باشیم. ما همچنین توافق عمومی در باره ی تعریف رابطه ی قانون/ قوانین سیاسی و مدنی با مراکز قدرت و همچنین نیروهای تولیدی و روند و یا مرحله ی رشد اقتصادی جامعه نیزارایه داده و یا حداقل تصویر روشنی از آن داشته باشیم.

جامعه ی ایران جامعه ای مرد سالار است. در رابطه با این حکم کسی شک ندارد. برای اثبات این ادعا می توان از قوانین اساسی و مدنی جامعه، مجلس و ترکیب جنسی آن، روابط حاکم بر خانواده ها و درصد مالکیت زنان از ثروت ملی را مثال آورد. این سیستم فکری و سیاسی در رابطه های خانوادگی و هنجارهای اجتماعی حک شده است. حتی اکثر زنان جامعه ی ما این رابطه ی غیر انسانی را قبول داشته و از آن به عنوان تنها بدیل و سامان درست اجتماعی یاد می کنند. بدین ترتیب قدرت و قانونی بودن سامان مسلط نرینه ی موجود، از پذیرش این قدرت توسط زنان ناشی می شود.

فراموش نکنیم که قدرت و ابزار قدرت در جامعه ی ایران در دست زنان و کسانی که از حقوق برابر بین زنان و مردان دفاع می کنند، نیست. مثالی می تواند ادعای من را روشن تر کند. ایرانیان جامعه ی سوئد از گروه های غیر سوئدی مقیم این کشور هستند که با جامعه ی سوئد تطابق بیشتری دارند و انجمن های فرهنگی سیاسی ایرانیان از همان سالهای اول مهاجرت تشکیل شده و فعال هستند. جامعه ی سوئد جامعه ی نسبتاً دموکراتی است و قوانین موجود، تقریباً برابری حقوقی جنس ها، گروه های فرهنگی و قومی را تضمین کرده است. این نوع روابط سیاسی حاکم بر جامعه و کمک های اقتصادی و موسساتی به ایرانیان در تشکیل انجمن های ایرانی کمک کرده است.

ایرانیان مقیم سوئد خود را از نیروهای دموکرات و بسیار رادیکال خارج از کشور محسوب می کنند و تشکلهای آنها نیز در این راستا سازمان داده شده است؛ اما رهبری هیچ کدام از این انجمن ها در دست زنان قرار ندارد. برای انتخاب یک سخنگوی زن و یک سخنگوی مرد برای اداره و یا هدایت انجمن های فعال در سوئد عدم وجود چنین ماده ای در اساسنامه مطرح می شود. یا عنوان می شود که در انجمنی که دموکراسی حاکم است و به پیشنهادات و نظرها رای داده می شود - علیرغم این که پیشنهاد از طرف چه کسی آمده - وجود یک مسئول زن غیر ضروری به نظر می رسد. با این تصویر از انجمن های ایرانی خارج

از کشور که منحصر به سوئد هم نیست، آیا انتظار غالب بودن گفتمان جنسیت در ایران با فضای استبدادی حاکم ادعای غیر واقعی نیست؟

بر گردیم به اصل مطلب؛ برای تفسیر و توضیح سوال انتخاب شده، لازم می دانم روی چند مفهوم بسیار مهم و ساختاری بحثی را باز کنم. این بحث دامنه دار و طولانی خواهد بود. در این مقاله فقط کلیت موضوع را طرح می کنم و در مقالات بعدی به توضیح و تاویل آنها خواهم پرداخت. در مقابل این سوال که "چرا با اینکه بسیاری معتقدند، نقش و حضور زنان در حرکت های بعد از انتخابات پررنگ بوده است، هیچ وقت گفتمان جنسیت به گفتمان غالب تبدیل نشده است؟" می توان چند قسمت مهم مطرح شده یا احکامی که در سوال وجود دارد را از هم تفکیک کرد. سوال از بخش های زیر تشکیل شده است:

1. گفتمان جنسیت

2. گفتمان غالب

3. تبدیل شدن و پروسه ی تبدیل به ...

4. حرکتهای بعد از انتخابات (جنبش)

5. انتخابات

در قسمت اول می توان، گفتمان جنسیت، برخورد جامعه ی نرینه (ماسکولین) و سامان مسلط اسلامی به گفتمان جنسیت و تئوری های مطرح در این مورد، را باز کرد. بعد می توان در صورت امکان به یک آنالیز و یا مطالعه ی میدانی از شرایط موجود دست زد. آنچه که می بایست مد نظر باشد، این است که وقتی صحبت از گفتمان جنسیت می شود بیشتر جنبه های تئوریک در مرکز توجه قرار می گیرد. از آنجایی که من خود را فمنیست اپسیتمولوگ می شناسم یعنی به تئوریهای برابرطلبانه ی جنسیت علاقمند هستم - گرچه انتقاد بسیار جدی به ساختار قدرت در جوامع کنونی دارم و برای تغییر سامان اجتماعی موجود کار می کنم - ولی بررسی و توضیح قسمت دوم را برای کنشگرانی که در میدانهای تجربی کار فعال هستند، واگذار می کنم. برای باز شدن سوال توضیحی در باره مفهوم گفتمان لازم به نظر می رسد.

گفتمان چیست؟

گفتمان ترجمه ی مفهوم دیسکورس انگلیسی است که امروز در ادبیات فلسفه ی پست مدرنیستی، گفتمان های فمنیستی، گفتمان شناخت شناسی

مقاومت و رشته های گوناگون علوم اجتماعی بطور گسترده ای از آن استفاده می شود. این مفهوم بطور عمومی توسط میشل فوکو متداول شده گرچه دیگرانی از جمله ساختارگراها و فیلسوفان چون سائوسره و آلتوسر از این مفهوم استفاده می کردند. برای فوکو، دیسکورس معانی گوناگونی پیدا کرده است. به بیان دیگر دیسکورس در متنهای فوکو معانی گوناگون و گاهی متضاد می دهد. من در اینجا در صدد این نیستم که معنی گفتمان و یا دیسکورس را در مکتب های گوناگون علوم اجتماعی توضیح دهم ولی لازم به یادآوری می دانم. از آنجائیکه در این نوشته گفتمان یک واژه ی کلیدی است و در درک بهتر شناخت شناسی و آسیب شناسی جنبش آزادیخواهی جامعه ی ما بطور عموم و جنبش برابر طلبی زنان بطور ویژه اهمیت خواهد داشت، لذا توضیح کوتاهی از این مفهوم ساختاری در اینجا لازم است. ضروری است تاکید شود که آنالیز گفتمانی ریشه در توضیح ساختار زبانها داشته و به سائوسره یکی از بنیانگذاران مکتب ساختارگرائی برمی گردد. ساختارگراها معتقدند که پدیده های اجتماعی و طبیعی توسط زبان تاویل و تفسیر می شوند و متن و نوشتار همیشه یک مقام مرکزی در آنالیزهای گفتمانی داشته و خواهند داشت.

گفتمان در نوشته های نظریه پردازان مختلف، محتوای گوناگون داشته و معنی آن می تواند این گونه توضیح داده شود:

- ساختارها و پروسه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به گونه ای شخصیت و کاراکنر گفتاری و برهانی/ استدلالی دارند.

- در آنالیز مسایل اجتماعی، یک گفتمان (تفکر غالب) در آن واحد هم خلاق است و هم خلق می شود.

- استفاده زبان/ ادبیات در زندگی اجتماعی نیاز به آنالیزهای تجربی دارد و این آنالیزها خود به زبان وابسته است.

- طرفداران مکتب گفتمانی بر این باور هستند که دیسکورس های اجتماعی ایدئولوژیک عمل می کنند.

- آنالیزهای انتقادی گفتمانی بصورت عناصر سیاسی بیطرف عمل نمی کنند بلکه هنجارگرا هستند.

- یک گفتمان غالب (برای مثال نرینه) در ساختن هویت های اجتماعی، روابط اجتماعی و ایجاد سیستم های علمی و معنایی معمولا بعنوان وریابل تعیین کننده بوده، نقش جدی بازی می کند.

با این توضیحات عمومی لازم می‌دانم یک تعریفی از مفهوم آنالیزهای گفتمانی داده و بعد به توضیح در رابطه با گفتمان جنسیت پردازم.

گفتمان - با برداشت و تاویل من عبارت از :

مفهومی که بیشتر بصورت ابسترکت استفاده می‌شود (به عنوان یک مفهوم انتزاعی)، برای توضیح قلمروهای گفتاری و یا پراتیک‌های اجتماعی تدوین و تنظیم شده و از طرف دیگر برای تصویب قوانین بازی در یک قلمرو انتزاعی که چنین حوزه‌های تئوریک را اداره می‌کند، نیز استفاده می‌شود.

در اینجا روشهای تاویل‌کننده و بیانگر پروسه‌ها، روابط انسانی، ساختار جهان مادی، جهان معنوی، رخساره‌ها و نقشهای گوناگون زندگی، احساسها و باور انسانی همه باهم در میان کنش‌های گوناگون تعریف می‌شوند. به جرات باید گفت که حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی نمایندگان گوناگونی دارند و بدین جهت ما از گفتمان‌های گوناگون باید بنویسیم. با این توصیف نتیجه‌گیری مستقیم این است که بررسی دیسکورس‌های مختلف و رابطه‌ی آنها باهمدیگر در حیطه‌ی قلمرو وظایف گفتمان جنسیت (زنان) قرار دارد.

با توجه به این تعریف و توضیح سوال این است که همکاران ما در نشریه‌ی "تغییر برای برابری" گفتمان را با کدام محتوی در نظر داشته‌اند. با این تاویلی که من ارائه کردم می‌شود درک مشترکی داشت؛ یا اینکه منظور از "گفتمان جنسیت" استراتژی‌ها و پروسه‌ی تکامل جنبش زنان و مطالبات حداقلی و حداکثر زنان در مقابل قدرت پدرسالار مسلط تعریف می‌شود؟ جواب هر چه باشد این مقاله و سایر مقاله‌ها در راه پرتو افشانی به موضوع بسیار مهم تئوریک و اجتماعی تکامل جامعه ایران و جنبش زنان است.

برای کوتاه کردن مطلب، مورد بعدی مورد اشاره در این مقاله، امر قدرت و مسئله‌ی جنبش و جنبش مقاومت زنان در برابر سامان حاکم است. برداشت من از جنبش و گفتمان جنسیت، مبارزه و مقاومتی است که بخشی متمرکز و یا به گونه‌ای سازمان یافته در مقابل نفوذ قدرت مردان حاکم و نگرش اسلامی و حاکمیت اسلامی در جامعه‌ی ایران در سال‌های اخیر شکل گرفته است.

مقاومت، مبارزه و اشکال مبارزه همیشه در مقابل قدرت، انتخاب و اتخاذ می‌شوند. این اشکال مبارزه به نوبه‌ی خود، روی قدرت و استفاده‌ی قدرت از موسسات امنیتی و ابزار قدرت تاثیر می‌گذارد.

من با آن تفسیرهای هانا آرنت از قدرت و مقاومت موافق هستم، وقتی آرنت می‌گوید:

فاشیسم هیتلری و کمونیسم استالینی دو روی یک سکه هستند. هر دو با استفاده و توضیح ساختار سیاسی و فکری سعی در ساختن و یا تاویل یک روند سیاسی اجتماعی می‌کنند که به گونه‌ای، قانونمند عمل کردن اجتماعات را مد نظر دارد.

او همچنین معتقد بود که نه هیتلر و نه استالین بدون اعتماد توده‌ها و رهبریت جمعیت‌های بزرگ نمی‌توانستند به بحرانهای داخلی جواب داده و به مقابله با قدرت‌های خارجی موفق شوند. محاکمات نمایشی روسیه و قلع و قمع مخالفان هیتلر از مثال‌های بارز در این مورد هستند که حمایت توده‌ای داشتند. [3] ما با اندکی سهل‌گیری می‌توانیم این مثال را به خیلی از کشورهای اقتدارگرا و از آن جمله ایران بسط دهیم.

ترور روش متداولی است که قدرت توتالیتر با استفاده از آن می‌تواند به مشارکت توده‌ی مردمی که فریب داده شده‌اند و یا جذب نیروی حاکم شده‌اند به رژیم قانونیت و قدرت داده و امکان از بین بردن مخالفین را با استفاده از قهر میسر سازد. در این تحلیل آرنت، گروه حاکمان رو در روی تهیدستان قرار می‌گیرند. آرنت بین سامان توتالیتر و نظام اقتدارگرا فرق می‌گذارد. یک نظام توتالیتر بیشتر از ابزار ترور، در ارعاب مردم و از بین بردن مخالفین خود استفاده می‌کند، در صورتیکه نظام اقتدارگرا از روشهای ملایمتری استفاده می‌کند. با این تعریف باید در استفاده‌ی مفهوم اقتدارگرا در باره‌ی رژیم ایران تردید کرد و بجای آن از واژه‌ی توتالیتر استفاده کرد.

اگر بخواهیم نظریات آرنت را با اغماض در وسعت و پیچیدگی‌های آن در یک جمله توضیح دهیم، نتیجه این خواهد بود که درک آرنت از قدرت یک درک موسسه‌ای است تا فردی و همین‌طور است تعریف خشونت. خشونت چه نوع عریان و چه نوع پوشیده‌ی آن از دولت و موسسات دولتی توتالیتر سرچشمه می‌گیرد. در نهایت سکولاریسم، به نظر آرنت، آن انقلاب واقعی است که در دنیای مدرن می‌تواند به دگرگونی‌های بنیادی بدون استفاده از خشونت دست پیدا کند. قدرت آنها (موسسات دموکراتیک) از اعتماد مردم و پذیرش رهبری حاکم بر قدرت ناشی می‌شود. توجه کنیم که این تعریف از قدرت و خشونت به برداشت و تاویل آنتونیو گرامشی از مفهوم هژمونی سیاسی خیلی نزدیک است.

گایاتری سپیواک در یکی از مهمترین نوشته های (1988) خود در باره ی رابطه ی قدرت بین بالایی ها و دست نشانده ها و یا حاشیه نشین ها، و نمایندگی این گروه های اجتماعی از مفهوم ساب آلترن استفاده می کند. اگر چه سپیواک به تئوری های فمنیستی و تاکید آنها روی جنسیت انتقاد می کند و مطالعات او بیشتر روی رابطه ی سامان کلنیالیسم و گروهایی که تحت ستم بودند/هستند متمرکز شده، به نظر من با تاکید و پذیرش درک آنتونیو گرامشی از این مفهوم ما می توانیم از زنان ایران بعنوان ساب آلترن ها و یا گفتمان تحت ستم ساختاری و انفرادی جامعه ی مردسالار صحبت کنیم. صد البته این ساختار بدون پذیرش زنان قابل دوام نخواهد بود.

گانندی نیز در رابطه با قدرت استعماری انگلیس و اشغال هندوستان چنین تعریف و یا برداشتی را ارائه می کند. گانندی می گوید: انگلیس نمی تواند هندوستان را اشغال کند اگر هندی ها کشورشان را به انگلیسی ها نبخشیده بودند.

از پژوهشگران جدید هوپر، 2008؛ کونل، 1993؛ 107؛ ساندرها هاردینگ، 1998-1993؛ یورانسون، 1993؛ 7؛ دانا هاراوی، 1991-1989؛ رومیلد، 31-27؛ در توضیح قدرت کیفی، از پروسه های تغییر در بین گروه ها و افراد، که خود در رابطه با هیرارکی قدرت (بخوان استثماریگانه و ماسکولین) فرم گرفته و در ضمن روی آن تاثیر می گذارند، بحث می کنند. بنا به تاویل آنها از میان کنش دو پروسه ی عملی و تئوریک ساختار قدرت و موقعیت های اقتصادی و اجتماعی که در جامعه به پاره ای از شغلها و یا کارها داده شده است - طبق نرمهای آفریده شده - کسانی که در این مقامها و سمتها کار می کنند قدرت تصمیم گیری و تاثیر گذاری بیشتری را قبضه می کنند. تائید و یا تاکید روی این موضوع تازگی ندارد و همه ی ما در اجتماعات گوناگون شاهد این بودیم که موقعیتهای و مقامها می توانند به افراد قدرتی بدهند که این افراد در شرایط معمولی فاقد آن هستند.

آنچه که در نوشته های متفکرین یاد شده در بالا تاکید می شود این است که موسسات اجتماعی، رهبری و قدرت درون آنها و افرادی که از این مقامها و قدرتها استفاده می کنند، در حال تغییر هستند و ما نمی توانیم از یک مقام بالا، منزلت مهم، قدرت بلا تغییر و انسانهایی که حامل چنین موقعیتهایی هستند، به طور ایستا صحبت کنیم. صد البته این بررسی و توضیحات در کشورهای فراصنعتی و غربی بیشتر قابل پیاده شدن هستند تا کشوری مثل ایران. گرچه ایران امروز با موسسات پیچیده تو در تو و ساختار اجتماعی خود با سی سال پیش،

تفاوت کیفی دارد، ولی انطباق تئوری هایی که در توضیح روابط سیاسی و اجتماعی کشورهای غربی نوشته شده، بدون دستکاری اساسی، قابلیت انطباق با جامعه ی ایران را ندارند. آنچه که در این مطالعات مورد توجه قرار گرفته روی ساختار مردانه ی قدرت در جامعه است.

This connection of violence with ideology points to the" multiple character of social power. Force is one important component. It is no accident that the means of organized violence – weapons and knowledge of military technique – are almost entirely in the hands of men...yet 'naked force' is rare. Much more often violence appearance as part of a complex that also involves institutions and the ways they are organized" .((Connell, 1993: 107

و مهم اینکه ما می بایست از یک سامان چند گزینه ای نرینه [4] صحبت کنیم که از مفاهیمی مانند طبقه، قومیت و جنسیت تاثیر و فرم می گیرد (نگاه کنید به: کونل 2008). اگر بخواهیم این جمله را بیشتر بشکافیم، می بایست توضیح دهیم که ساختارهای اجتماعی/ سیاسی موجود در جوامع، نرمهای حاکم بین جنسها، تقسیمات ملی/ قومی در ایجاد ساختارهای قدرت موجود تاثیر گذاشته و این به نوبه ی خود نرم آفرین بوده و خواهد بود. گریز از این هنجارها و ساختارهای مسلط در جامعه، مقاومت در مقابل قدرت محسوب شده و می بایست درهم شکسته شوند. البته درجه و شدت این رودررویی بستگی به تقسیم قدرت در هر جامعه ای دارد.

اعدام و زندانی کردن افرادی که به ملت/ قوم خاصی به غیر از ملت صاحب قدرت تعلق دارند، آزار و اذیت و زندانی کردن دگرباشان جنسی، مجازات افرادی که به نزدیکی جنسی بدون ازدواج مبادرت می کنند و در نهایت شکنجه و اعدام کسانی که از طبقات غیر صاحب قدرت و بیشتر کارگران و زحمتکشان حمایت می کنند، نشان از اعمال قدرت خشن بر مردم دارد. تفکر و گفتمان های مخالف، تنها در نظام های سیاسی توتالیتر و اقتدارگرا مورد اجرا است. طرد کسانی که به هنجارهای موجود پشت می کنند، از بین روابط خانوادگی، از شبکه ی ارتباطات دوستانه و کاری نشانگر عمق و تاثیر نرم آفرینی تفکر مردسالار است.

مفهوم درونی واژه ی "نرینگی - ماسکولین" در حوزه های گوناگون اجتماعی/ علمی، ارزشهای متفاوتی کسب می کند. این روند یا فنومن تئوریک، خود به ایجاد سامان های مختلف درونی و جنسی ختم می شود.

برای مثال مردان سفید پوست دگرسکس خواه [5] به لحاظ موقعیت و قدرت اجتماعی بعنوان معیار ارزشی تعیین کننده در جهان عمل کرده و محتوای علمی و سیاسی نظام جهانی موجود را تعریف می کنند. این گروه از مردان را می توان بعنوان عنصر هژمونیک در تعریف قدرت سیاسی ساختار بین المللی به حساب آورد.

با تغییرات در ساختار سیاسی و تقسیم جدید کار در روابط بین الملل، جهانی شدن سیستم سیاسی و اقتصادی غربی که بنا به تاویل فمنیستها، طرفداران تفکر فرامدرن و پسا ساختارگرایان، پسا کلنیالیستها - گرچه همه ی نظریه پردازان این حوزه های فکری را نمی توان به عنوان یک تفکر و در یک حوزه ی علمی قرار داد - معتقد هستند که باز تولید ساختار فکری و سیاسی غرب در سایر کشورها و ایجاد یک ساختار قدرت نرینه جدید در مناطق حاشیه ای تاثیر گذاشته و در تفکر گروه های ماسکولین هم نرمساز بوده و از طرف دیگر شکاف ایجاد کرده است.

این انطباق با سامان مسلط به رشد گروه های مقاومت جدید از آن جمله فمنیستها، طرفداران رشد پایدار/ زیست محیطی، گروه های صلح/ حقوق بشری و مدنی نیز تاثیر غیر قابل انکاری داشت. متاسفانه در خیلی از موارد تصویرمفهوم ساختاری ایده آل از روابط زن و مرد، نرینه تفکر هژمونیک غربی بعنوان یک شاخص و معیار در شکل گرفتن پایگاه فکری و عملی سایر مردان نیز تثبیت شده است. مبارزه بر سر اینکه چه گروهی و یا جنسی می تواند روابط زن و مرد را تعریف کند، از حوزه ی کار تئوریک گروه های فمنیست و مخالفین آنها فراتر رفته و سایر جریانهای هویتی از آن جمله قوم گراها، ناسیونالیستها، نژادپرستها و طرفداران تفکر طبقاتی را نیز در بر می گیرد.

در پایان باید تاکید کنم - بدون اینکه به پیش بینی علمی باور داشته باشم- موفقیت گفتمان جنسیت و جنبش برابر خواهی جنسیتی در گرو توجه به موارد زیر است که در متن بالا، بصورت پراکنده و بدون جمع بست ارائه شد: « گفتمان جنسیت/ جنبش برابری زنان می بایست کف مطالبات خود را در پروسه های گوناگون اجتماعی تعریف و باز تعریف کند.

« این گفتمان از آمیزش غیر ضروری خواست ها و حرکت خود با سایر حرکت های و اقشار اجتماعی پرهیز کند. اگرچه گفتمان جنسیت و مطالبات آن در راستای جنبش آزادیخواهی مردم ایران است و به تعمیق و گسترش آن کمک کرده و از موتورهای محرک این جنبش است ولی این

فاصله برای تحکیم و گسترش آن الزامی است.

« از همکاری تنگاتنگ با احزاب و یا جریانهای سیاسی پرهیز کند و یا اینکه همکاری‌ها می‌بایست مقطعی و بر سر خواست‌های مشخصی تدوین شود.

« گفتمان یا به بیان بهتر پروسه‌ی تکاملی جنبش جنسیتی بنا به سرشت خود جریانی است، غیر متمرکز ولی در شرایط فعلی ضرورت یک رهبری قوی که استراتژی حرکت و مطالبات آن بر حاصل تکامل همکاری و دیالوگ بین نیروهای مستقل برابری خواه درون جنبش زنان استوار باشد، امری ضروری است.

« استفاده از تئوری‌های بین‌المللی جنسیتی عمومی و یا متناسب با وضعیت ایران، و تجربیات سایر جنبشهای مشابه می‌بایست در انطباق و متکی به تاریخ مبارزات زنان در ایران و بازخوانی مناسبی از جنبشهای زیست‌محیطی و آنتی‌گلوبال باشد.

« بدون مطالعه‌ی دقیق گفتمان ماسکولین (نرینه)، رویکردهای تئوریک آن و همچنین راهکار و پراتیک عملی آن در زندگی سیاسی/اجتماعی، حوزه‌های علمی، بازار کار، حوزه‌های فرهنگی و سیاسی امکان‌پذیر نیست. برای اطلاع بیشتر در این مورد به نوشته‌های فوکو و کونل مراجعه کنید.

« گفتمان جنسیت یک جنبش سکولار است که بایست در تطابق با منشورهای حقوق بشر باز تعریف شده و در تدارک ساختن آن سامان فکری و عملی‌ای باشد که در تکامل خود از بررسی تجربیات شکست‌آیدئولوژی‌های تا کنون موجود و با یک مطالعه‌ی ساختار شکنانه، کیفیت جدیدی ارائه دهد. جدائی دین از دولت در تکامل این پروسه نقش مهمی ایفا می‌کند.

ارسال به بالاترین، توئیتر، فریندفید، فیسبوک
یادداشت

(Feministiska Initiativet (FI [1]

<http://www.feministisktinitiativ.se/engelska.php> [2]

[3]

http://www.4shared.com/get/156206342/8296bab/B179-Hana_Arnet-Totalietarism.html;jsessionid=4DC3904CC3CC63F278F3970EA9D47B8D

.dc209

Multiple masculinity [4]

Heterosexual [5]